

بازتاب شاهد بازی در مقامات حریری و مقایسه و تحلیل آن براساس شاهد بازی های سعدی

علیرضا کاظمی ها

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

نام نویسنده مسئول:

علیرضا کاظمی ها

چکیده

در ملل مختلف و مردمان اقشار گوناگون، عشق به همجنس از گذشته های کهن وجود داشته است و متأسفانه در موارد بسیاری این عشق هوسبازانه باعث ایجاد روابط نامشروع در بین همجنسان شده است و تاریخ از اعصار باستان و هزاره های قبل از میلاد نیز شاهد این روابط بوده است که برای نمونه می توان به قوم لوط اشاره نمود.

این موارد در برخی مواقع در آثار شاعران و نویسندگان نیز بازتاب پیدا می کنند که دو حالت دارد: یا آن شاعر یا نویسنده برای اعتراض به چنین رفتاری به نقل مواردی از آن می پردازد یا آن که خودش نیز علی رغم تمام روح لطیف شاعرانه اش آغشته به این منجلاب است که از عشق آپولون به جوانی زیبا در اساطیر یونان گرفته تا سخنان سعدی در آثارش و حتی پس از آن در ادوار مختلف می توان نمونه های فراوانی را مشاهده نمود.

این موارد در مقامات حریری نیز بازتاب پیدا کرده است لذا در این پژوهش به بررسی بازتاب شاهد بازی در مقامات حریری و سپس تحلیل مقصود حریری با استفاده از مقایسه ی این موارد در آثار سعدی پرداختیم و در پایان این نتیجه به دست آمد که مقصود حریری از ذکر این موارد، سعی در گزراش انجام این فعل قبیح در جامعه و اعتراض بدان بوده است.

واژگان کلیدی: شاهد بازی، حریری، مقامات، سعدی، آثار.

مقدمه

شاهدبازی امری است که در دین اسلام بسیار مورد نفرت قرار گرفته و به شدت از آن نهی شده است و فرمایش های قرآن کریم در مورد مجازاتی که بر قوم لوط وارد شده، اقوی دلیل این مدعا است و نیز آیاتی همچون: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (نمل، ۵۵): آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردان در می آمیزید؟ [نه] بلکه شما مردمی جهالت پیشه اید. و نیز آیه ی «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» (اعراف، ۸۱): همانا شما از روی شهوت به جای زنان با مردان می آمیزید. بلکه شما گروهی اسرافکارید.

و ناگفته نماند که حتی در احادیث نیز از شاهد بازی نهی شده است: «لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَخِي أَنْ يَرْجُمَ مَرَّتَيْنِ لَرَجَمَ اللُّوطِي مَرَّتَيْنِ»: «اگر روا بود که مجرمی را دوبار سنگسار کنند لواط کننده دوبار سنگسار می شد.» (صدوق، ۱۳۶۸، ۲۶۶)

اما باز هم برخی در جامعه ی خود شاهد انجام این فعل قبیح بودند و آن را در آثار خود بازتاب دادند و حتی از سخنان برخی از افراد چنین برمی آید که گویا این کار در نظرشان محبوب نیز بوده است. مثلاً وقتی که سعدی در شعر خود می گوید: «سعدیا گوشه نشینی کن و شاهدبازی» نشان از حبّ این امر در نزد او دارد و نیز وقتی که به سخنان قبیحی که در بخش هزلیات و خبیثات خویش آورده - که در ادامه نیز بدان ها اشاره خواهد شد- مراجعه گردد، می توان در مورد حبّ شاهد بازی در نظر سعدی، به یقین رسید.

بیان مسأله

با مطالعه ی مقامات حریری، فرد خواننده متوجه وجود عنصر «شاهد بازی» در این اثر می گردد اما مشخص نیست که انگیزه ی حریری از بیان این حکایات یا سخنانی - که ریشه در وجود شاهد بازی در جامعه ی زمان حریری دارد- چه بوده است. شاید نشان از اعتراض او به انجام این فعل قبیح در جامعه ی خویش بوده و بدین وسیله خواسته است تا از انجام آن در جامعه نهی کند. شاید خود او نیز شاهدباز بوده و شاهدبازی می کرده و این امر در نظر او نیز همانند سعدی، امری محبوب بوده است. اما وقتی که به بخش مقدمه ی کتاب مقامات حریری مراجعه می کنیم متوجه می شویم که حریری از نوشتن کتاب مقامات خود، قصدی جز تنبّه نداشته است.

آن جا که وی گوید: «فَأَيُّ حَرْجٍ عَلَى مَنْ أَنْشَأَ مُلْحًا لِلتَّنْبِيهِ لَا لِلتَّمْوِيهِ» (رواقی، ۱۳۶۴، ۱۱) و این نکته ای بس مهم و شاید اقوی دلیل برای نگارش مقامات در بین سخنان حریری باشد که یک پژوهشگر بتواند آن را بیابد و با نقل و بررسی و نقد آن، به بیان علت خلق مقامات دست پیدا کند و وقتی که چنین دلیلی را در ابتدای مقامات می یابیم، با مطالعه ی این کتاب و مذاقه در آن، متوجه می شویم که حریری در هر جایی که توانسته و موقعیت را مناسب دیده، به اندرز دادن روی آورده است، اما این مسأله هنوز به قوت خود باقی و حل نشده مانده است که: علت بیان سخنانی در مقامات حریری که رنگ و بوی شاهد بازی را با خود به همراه دارد و فرد را به یقین در این مورد می رساند؛ چه بوده است؟

سؤال پژوهش

چه دلایلی مبنی بر وجود عنصر «شاهدبازی» در مقامات حریری قابل ردیابی است و پس از آن، بیانگر این نکته خواهد بود که انگیزه ی حریری، اعتراض بدان و نهی از آن بوده است؟

پیشینه ی پژوهش

در این زمینه متأسفانه هیچ گونه مقاله یا کتابی که به بررسی عنصر شاهد بازی در کتاب مقامات حریری پرداخته باشد، یافت نشد و حتی شارحین کتاب مقامات از قبیل عیسی سبابا در بیروت و یا دکتر محمدرضا نجاریان در دانشگاه یزد که به شرح دشواری های کتاب مقامات هم پرداخته اند و نیز آقای طواق گلدی گلشاهی که به ترجمه ی متن کتاب مقامات و ترجمه ی شرح آقای عیسی سبابا در پاورقی مقامات و ذکر اعلام نیز پرداخته اند و مقدمه ی مفصل و بسیار مفیدی نیز بر آن نوشته اند و در آن بسیاری از موارد ادبی و بلاغی را شرح داده اند و نیز دکتر علی رواقی که به انتشار متن عربی مقامات و ترجمه ی کهن آن (در قرن ۷) که حاوی مقدمه ای به قلم خود ایشان نیز می باشد، هیچ گونه اشاره ای به شاهد بازی در مقامات نشده است و تنها کتابی که حاوی سخنانی در باب شاهد بازی و آن هم، در زبان فارسی و آثار شعری ایران زمین است، کتاب «شاهد بازی در ادبیات فارسی» به قلم دکتر سیروس شمیسا می باشد که به وجود شاهدبازی در آثار سعدی نیز در این کتاب، اشاراتی شده است اما نگارنده ی این سطور، در نگارش این نوشتار، به آن کتاب به هیچ وجه مراجعه ننموده است و حد الامکان سعی نموده تا مطالبی بکر و دست نخورده که مرتبط با جامعه شناسی ادبیات نیز باشد را ارایه دهد.

اهداف پژوهش

نگارنده در این پژوهش، به دنبال اثبات این نکته است که هدف حریری از بیان سخنانی که رنگ و بویی از شاهد بازی دارد، این بوده است که بدین امر قبیح اعتراض کرده و از انجام این کار در جامعه نهی کرده باشد. لذا برای نیل بدین مقصود، به نقل سخنان سعدی و بررسی و نقد و تحلیل این گفتارها و مقایسه ی آن ها با سخنان حریری روی آوردیم تا هدف حریری از بیان این سخنان را تبیین نماییم.

متن اصلی

در این بخش ابتدا به نقل عباراتی از کتاب مقامات - که حاوی سخنان شاهدبازانه است- می پردازیم تا ابتدا وجود عنصر «شاهد بازی» در این کتاب را ثابت نموده باشیم و سپس به تحلیل این نمونه ها از متن به وسیله ی مقایسه ی آن ها با سخنان سعدی روی می آوریم. اما در ابتدا باید به ارائه ی تعریفی از «شاهد بازی» بپردازیم.

«شاهد: مرد نیکو روی و خوش صورت، ریدک. نکل. نوحط. نوجوان. لیتک...»

«خرابت کند شاهد خانه کن / برو خانه آباد گردان به زن» (سعدی)

«قاضی را همه شب شراب در سر و شاهد در بر... شمع را دید ایستاده و شاهد نشسته و می ریخته و قح شکسته.»

(دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹، ۱۲۴۰۹)

«شاهدباز: نظرباز، پاکباز اهل الجَنّه؟» در حاشیه ی بهار العجم، الجَنّه به کسر جیم و تشدید، «پریان» معنی شده است و بدین تعبیر ظاهراً مقصود از اهل الجَنّه، معاشر پریرویان باشد. و فاسق که با مردان یا زنان، بسیار صحبت دارد. در هندوستان «شیدباز» شهرت دارد. فاسق لاطی، روسبی باز، زن باره، امرد باز، غلامباره، معشوق باز...

«سعدیا گوشه نشینی کن و شاهد بازی/ شاهد آن است که بر گوشه نشین می گذرد.»

نام سعدی همه جا رفت به شاهد بازی/ وین نه عیب است که در ملت ما تحسینی است» (سعدی)

... زنا، زناکاری، لواطی ... غلامبارگی، امرد بارگی، بچه بازی» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹، ۱۲۴۱۱)

«... صوفیه، هر چیز خوب، خاصه صورت خوب و شخص خوبروی را که شاهد صنع الهی است بدین نام می خوانند. در ادب صوفیه، لفظ شاهد به معنی کودک خوبروی، مکرر به کار رفته است و با آن که شاهد بازی از خیلی قدیم به صوفیه منسوب شده است و بعضی از مشایخ (مثل: احمد غزالی، اوحد الدین کرمانی و فخرالدین عراقی) عشق به مظاهر جمال صوری را مؤدّی به محبّت الهی می دانسته اند، صوفیه ی معتدل، ارتباط و معاشرت با شاهدان را از آفات صوفی می شمرده اند و دشمنان صوفیه نیز به سبب علاقه ای که بعضی از این طایفه به شاهد و شاهدبازی داشته اند، آن ها را به شدّت ملامت و انکار کرده اند. چنان که ابوالفرج بن الجوزی در «تلبیس ابلیس» به سبب همین امر، بر صوفیه طعن بسیار زده است و حکایات بسیار در این باب از آن ها نقل کرده است.» (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۲ (بخش اول)، ۱۴۴۲)

اینک به نقل سخنان حریری - که حاکی از وجود عنصر شاهد بازی در این کتاب است- می پردازیم:

در مقامه ی دهم (رحبّه) آمده: «رَأَيْتُ غُلَامًا أَفْرَغَ فِي قَالِبِ الْجَمَالِ وَ الْبَسَ مِنَ الْحُسْنِ خُلَّةَ الْكَمَالِ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۱۱۱): «جوانی را دیدم که در قالب زیبایی و جمال ریخته شده بود و حلّه ی کمال زیبایی را بر تنش پوشانده بودند.»

(گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۱)

و سپس به توصیف حاکم شاهدباز شهر رحبه می پردازد: «وَكَانَ [الأميرُ الْبَلَدِ الرَّحْبَةِ] مِمَّنْ يَزُنُّ بِالْهَنَاتِ وَ يَغْلُبُ حُبَّ الْبَيْنِ عَلَى الْبَنَاتِ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۱۱۲): «و آن امیر از جمله ی آن کسانی بود که [آنان را] به کارهای زشت و بد متهم می کنند و عشق و علاقه به پسران را بر دختران ترجیح می دهند.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۱)

«وَالْغُلَامُ فِي ضِمْنِ تَأْبِيهِ يَخْلُبُ الْوَالِيَّ بِتَلْوِيهِ وَ يَطْمَعُهُ فِي أَنْ يُلْبِيَهُ إِلَى أَنْ رَانَ هَوَاهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ أَلْبَ بَلْبُهُ وَ سَوَّلَ لَهُ الْوَجْدَ الَّذِي تَيَمَّمَهُ وَ الطَّمَعُ الَّذِي تَوَهَّمَهُ أَنْ يَخْلَصَ الْغُلَامُ وَ يَسْتَخْلِصَهُ وَ أَنْ يَنْقَذَهُ مِنْ خَبَالِهِ الشَّيْخُ ثُمَّ يَقْتَنِصَهُ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۱۱۵): «در حالی که آن جوان در ضمن امتناع خود [از سوگند خوردن درباره ی وامدار بودن] با خمیدن و پیچ و تاب خوردنش، دل امیر را می ربود و در این که [مهر] آن جوان را اجابت کند، او را به طمع می انداخت. تا این که عشق آن جوان بر دلش غلبه کرد و در خانه ی عقلش مقیم شد و غم عشقی که شیفته و سرگردانش کرده و طمع می که او را در گمان افکنده بود در نظرش آراسته کرد که آن جوان را نجات دهد و از او بگیرد و از دام آن پیرمرد رهایی بخشد و سپس [خودش] شکارش کند.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۳)

ذکر این نکته نیز بسیار مهم است که کلمه ی «غلام» دارای معانی بسیاری است از جمله: «پسری که با وی عشق بازند» (معین، ۱۳۶۲، ج ۲، ۲۴۲۳) و باید به خاطر داشت که شخصی چون حریری که استادی در فن ادب است تا حدّی که ابن خلّکان درباره ی او گوید: «مَنْ عَرَفَهَا [مرجع «ها»: کتاب المقامات] حَقَّ مَعْرِفَتِهَا اسْتَدَلَّ بِهَا عَلَى فَضْلِ هَذَا الرَّجُلِ وَ كَثُرَ أَطْلَاعُهُ وَ غَزَاوُهُ مَادَّتِهِ» (ابن خلّکان،

المجلد الرابع، ۶۳): هر کس که این کتاب (مقامات حریری را آن چنان که شایسته است بشناسد، [با این شناخت] بر دانش این مرد (حریری) و بسیاری آگاهی اش استدلال خواهد کرد، هیچگاه بی دلیل از این لفظ (غلام) استفاده نخواهد کرد و دلیل آن نیز، عشق به شهوت بازی و غلامبارگی است که در وجود حاکم رحبه باید سراغ گرفت.

به همین دلیل، حاکم برای تصاحب آن جوان، به وام دهنده ی او- که در واقع همان ابو زید سروجی است و این وام دادن، حقه ای بیش نبوده و آن جوان نیز پسر ابو زید است - پنجاه دینار می پردازد. حال، سخن راوی مقامات (حارث بن همّام) درباب زیبایی آن جوان: « مَنْ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي هَفَّتْ لَهُ الْأَحْلَامُ؟ » (دساسی، ۱۸۴۷، ۱۷ و ۱۸): « این غلامی که عقل ها از پی او می روند و به او میل می شوند؛ کیست؟ » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۴ و ۱۳۵) و سپس در ادامه ی داستان آمده که ابوزید - که از محضر حاکم اجازه ی یک شب دیگر مراقبت کردن از آن جوان را خواسته بود- به همراه او می گریزد و به حارث بن همّام - که راوی مقامات و دوست ابوزید سروجی است- پندی می دهد تا آن را به حاکم هوس باز و غلامباره بدهد و آن پند این است:

« فَأَعِصِ مَنْ بَعْدَهَا الْمُطَامِعَ وَاعْصِمِ / أَنْ الصَّيْدَ الظُّبَاءَ لَيْسَ بِهَيْبٍ » (دساسی، ۱۸۴۷، ۱۲۰):

« بنابراین از این پس، از آن چیزهایی که به آن ها چشم طمع می دوزند؛ نافرمانی کن و بدان که صید آهوان آسان نیست. » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۶)

که در این جا مقصود از « ظباء » به کنایه، مراد زیبارویان پسر است و در ادامه می گوید:

« وَأَغْضُضِ الطَّرْفَ تَسْتَرِحْ مِنْ غُرَامٍ / تَكْتَسِي فِيهِ ثَوْبٌ ذُلٌّ وَ شَيْنٌ * »

فَبَلَاءُ الْفَتَى أَتْبَاعُ هَوَى النَّفْسِ وَ بَذْرُ الْهَوَى طُمُوحُ الْعَيْنِ » (دساسی، ۱۸۴۷، ۱۲۱)

[نکته: کلمه ی « نفس » در متن عربی به دو جزء تقسیم شده و نیمی از آن در مصراع اول و نیمی دیگر نیز در مصراع دوم نقل شده تا وزن شعری حفظ گردد و آن از خصوصیات اشعار عرب است و در دواوین، نمونه های فراوان دارد و در همین مقامات نیز بسیار آمده از قبیل: « وَ تَرَجَّ مِنْ رُوحِ الْإِلَآ / هِ لَطَائِفًا لَأَ تُحْتَسَبَ » (رواقی، ۱۳۶۴، ۱۶۱)] :

و اینک ترجمه ی دو بیت نقل شده در صفحه ی پیش: « و چشمت را ببند تا از عشق خانمان سوزی که به خاطر آن، مجبور شوی لباس خواری و زشتی و ننگ و بدنمایی را بپوشی؛ آسوده شوی. * چرا که پیروی کردن از خواهش نفس، بلای [جان] خردمند است و تخم عشق و محبت با تند و خیره نگاه کردن چشم رشد می کند. » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۷)

در مقامه ی دوازدهم (دمشقیه) نیز آمده است: « ... فَإِذَا الشَّيْخُ فِي خُلَّةٍ مُمَصَّرَةٍ ... وَدَفَعَهُ يَسْتَنْشِقُ الرِّيحَانَ وَ أُخْرَى يُغَازِلُ الْغَزْلَانَ » (دساسی، ۱۸۴۷، ۱۴۰): « در حالی که او، گاه خواستار بازکردن خمره های بزرگ می شد... و گاهی اوقات ریحان را می بوید و بعضی اوقات با آهوان عشقبازی می کرد. » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۵۰) « در این جا، « غزلان » استعاره از جوانان و نوجوانان و زنان زیبارو است. » (همان) در این جا مراد از « شیخ »، همان ابو زید سروجی است که در ادامه ی داستان، به خاطر انجام این کار، مورد لعن و نفرین راوی مقامات واقع می شود: « أَفٍّ وَ تُفٍّ لِفَوَائِيكِ » (رواقی، ۱۳۶۴، ۱۰۳): « آه و نفرین باد بر گمراهیت » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۵۲)

در مقامه ی سی و چهارم (زبیدیّه) در مورد میل راوی به خرید غلامی، آمده است:

« مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي غُلَامًا صَنَعًا / فِي خَلْقِهِ وَ خَلْقِهِ قَدْ بَرَعَا » (دساسی، ۱۸۴۷، ۴۳۳)

: « کیست که [مایل باشد] غلامی حاذق و ماهر را از من بخرد که در خلقت و خلق و خویش برجسته شده [و بر دیگران برتری یافته] است؟ » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۳۱۸) و سپس، راوی با سخنانی حاکی از انگیزه ی شاهد بازی می گوید: « فَلَمَّا تَأَمَّلْتُ خَلْقَهُ الْقَوِيمَ وَ حُسْنَ الصَّمِيمِ ، خِلَّتُهُ مِنْ وَلَدَانِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ قُلْتُ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ، ثُمَّ اسْتَنْطَقْتُهُ عَنْ أَسْمِهِ لَا لِرَغْبَتِهِ فِي عِلْمِهِ بَلْ لَأَنْظُرُ أَيْنَ فَصَاحَتِهِ مِنْ صَبَاحَتِهِ وَ كَيْفَ لَهْجَتِهِ مِنْ نَهْجَتِهِ » (دساسی، ۱۸۴۷، ۴۳۴): « هنگامی که در خلقت موزون و جمال و زیبایی خالص [و بی عیب و نقص] تأمل کردم، او را از جمله ی ولدان بهشت نعیم پنداشتم و گفتم: این انسان نیست بلکه فرشته ای است بزرگوار.

سپس از آن برده خواستم که در مورد نام خود سخن بگوید نه به خاطر میل و رغبت به دانستن نامش، بلکه به این خاطر که ببینم فصاحت او در مقابل آن جمال و زیبایی اش تا چه حد است و شیرینی گفتارش در مقابل زیبایی و طراوتش چگونه است؟ » (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۳۱۹)

ذکر این تکتک نیز در این جا خالی از لطف نمی نماید که آوردن عبارت « خِلَّتُهُ مِنْ وَلَدَانِ جَنَّةِ النَّعِيمِ » برای توصیف زیبایی پسر مورد بحث در داستان، می تواند متبادر کننده ی انگیزه ی شاهد بازی در نفس حارث بن همّام که به عنوان خریدار در این داستان، خود نمایی می کند؛ باشد.

در ادامه ی داستان، راوی، آن غلام زیباروی را می خرد. اما غلام با او جدال می کند و در نهایت به محکمه ی قاضی می روند و قاضی نیز به نفع غلام رأی می دهد و راوی داستان، نمی تواند علی رغم پرداخت بهای آن غلام، او را از آن خود سازد.

در مقامه ی چهل و یکم (تَنَسَّيْه) نیز راوی به نقل سخنی در مورد کودکی زیبا می پردازد و می گوید: «نَهَضَ صَبِيٌّ قَدْ شَدَنَ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۵۳۶): «کودکی که همانند آهو بزرگ شده بود و از مادرش جدا شده و تن خود را برهنه کرده بود؛ برخاست.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۳۷۸) در مقامه ی چهل و ششم (حَلْبِيَه) نیز، راوی الفاظ بسیاری در مورد کودکان زیبایی که دیده است؛ به کار می برد که حاکی از وجود شاهد بازی در دیار عرب است. راوی ابتدا تحسین ابو زید را در مورد کودکی نقل می کند و می آورد: «أَدْنُ يَأْتُوِيَرَهْ يَأْ قَمَرِ الدَّوِيَرَهْ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۰۹): «ای آتش کوچک و ای ماه خانه ی کوچک، نزدیک بیا» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۲۹)

سپس راوی، خود به بیان زیبایی کودکی می پردازد و می گوید: «فَاقْتَرَبَ مِنْهُ فَتَى يَحْكِي نَجْمَ دُجِيَهْ، أَوْ تِمَالُ دُمِيَهْ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۱۱): «کودکی که شبیه ستاره ی تاریکی یا تمثال و پیکره ی بتی بود؛ به او نزدیک شد.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۳۱) وصفی از کودکی دیگر: «فَلَبَّاهُ غُلَامٌ كَذَرَهُ الْغَوَاصُ وَ جَوْدَرِ قَنَاصٍ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۱۳): «پسر بچه ای که شبیه مروارید غواص یا بچه گاو وحشی بود، او را اجابت کرد.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۳۱) وصفی از کودکی دیگر: «أَهَابَ بَفْتَى فَتَانٍ، يَسْفَرُ عَنْ أَزْهَارِ بُسْتَانٍ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۱۵): «پسر بچه ای دلربا را صدا زد [که] از شکوفه های بوستان خود داشت نقاب بر میداشت (سفیدی صورتش را آشکار می کرد). // هنگامی که روبنده را از چهره ی خود برمی داشت، زیبایی های صورتش همچون شکوفه های بوستان جلوه می کرد.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۳۳)

در جایی دیگر از این مقامه درباره ی زیبایی کودکی دیگر آمده است: «فَلَبَّاهُ فَتَى أَحْسَنُ مِنْ بَيْضَهْ فِي رَوْضَهْ» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۱۹): «پسر بچه ای زیباتر از تخم مرغی در بوستان و گلزار، او را اجابت کرد.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۳۶) و در آخرین وصفی که در مورد کودکی زیبا آورده، گفته است: «فَأَقْبَلَ فَتَى أَحْسَنُ مِنْ نَارِ الْفَرَى فِي عَيْنِ آيِنِ السَّرَى» (دسائی، ۱۸۴۷، ۶۲۲): «کودکی نیکوتر و زیباتر از آتش میهمانی در نظر فرد شبرو روی آورد.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۴۳۷).

در تمام مواردی که از کتاب مقامات نقل شد، آثار شاهدبازی کاملاً مشهود است. این نمونه های نقل شده، نمونه هایی هستند که راوی مقامات (حارث بن همّام) یا قهرمان آن (ابوزید سروجی) در آن ها به توصیف زیبایی های پسران پرداخته اند که نگارنده نیز به نقل آن ها روی آورده است. زیرا در این جستار برآنیم تا وجود شاهد بازی در مقامات حریری - که نشان از شاهد بازی در دیار عرب نیز دارد - را اثبات نماییم. اکنون باید با تحلیل این نمونه ها و مقایسه ی آن ها با سخنان شاهد بازانه ی سعدی، ثابت نماییم که قصد حریری از نقل این مطالب، اعتراض به شاهد بازی بوده است.

اگر به مقامه ی «رحبیه» که در آن حاکم رحبه در دلش قصد لواط با پسر ابوزید را می پروراند مراجعه کنیم؛ می بینیم که حریری در انتهای داستان به گونه ای به تغییر جهت فکری خواننده می پردازد. توضیح این که: با پرداخت کردن قرض جوان از طرف حاکم به ابو زید سروجی، خواننده ابتدا می اندیشد که حتماً ابوزید، جوان را به حاکم رحبه تسلیم خواهد کرد اما با وجود این پرداخت قرض، می بینیم که ابو زید با زیرکی از حاکم رحبه فرصت می خواهد تا همراه جوان باشد و یک شب دیگر از او نگهداری کند: «فَقَالَ الشَّيْخُ: أَقْبِلْ مِنْكَ عَلَى أَنْ الْأَزْمَةُ لِيَلْتِي وَ يَرِغَاهُ إِنْسَانٌ مَقْلَتِي» (رواقی، ۱۳۶۴، ۸۳): «پیر مرد گفت: با این شرط از تو می پذیرم که [اجازه دهی] امشب همراه او باشم و مردمک چشمم از او مراقبت کند.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۴) به بهانه ی این که فردای آن روز، تمام قرضی را که از ابو زید بر گردن آن جوان است، به او داده شود.

لذا از این موقعیت سوء استفاده نموده و برای این که پسر خود را تسلیم حاکم نکند، نزدیک سپیده دم از شهر خارج می شود: «فَقَدَ أَجْمَعَتْ عَلَى أَنْ أَنْسِلَ بِسُحْرِهِ وَأَصْلِي قَلْبَ الْوَالِي نَارَ حَسْرَةٍ» (رواقی، ۱۳۶۴، ۸۴): «من تصمیم گرفته ام که در سپیده دم بگریزم و دل آن امیر را در حسرت و پشیمانی بیندازم.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۵) «حَتَّى إِذَا لَأَلَّ الْأَفْقُ ذَنْبَ السَّرْحَانِ وَ أَنْ أَنْبِلَاجَ الْفَجْرِ وَ حَانَ رَكَبَ مَتْنِ الطَّرِيقِ وَ أَذَاقَ الْوَالِي عَذَابَ الْحَرِيقِ» (رواقی، ۱۳۶۴، ۸۴): «تا این که وقتی دم گرگ کرانه های آسمان را روشن کرد و زمان دمیدن روشنایی سپیده دم فرا رسید و وقت آن رسید، بر پشت راه سوار شد و عذابی نظیر عذاب آتش را بر [دل] آن امیر چشانید.» (گلشاهی، ۱۳۹۳، ۱۳۵) در انتها نیز نامه ای را به راوی مقامات می دهد که در آن به پند دادن حاکم رحبه روی آورده و این پند حاوی مطالبی در توصیه به صرف نظر نمودن از هوسبازی و معاشقه است و نگارنده ی این سطور نیز آن ابیات را نقل نمود تا یکی دیگر از دلایل مبنی بر اعتراض حریری به همجنس گرایی را علاوه بر عدم تمایل ابوزید به تسلیم پسر خود به حاکم رحبه، آشکار نموده باشد.

دلیل بعدی مبنی بر اعتراض حریری به شاهد بازی، لعن و نفرینی است که حارث بن همّام در مقامه ی دمشقیّه به ابوزید سروجی می کند و او را از انجام افعال زشت و ناپسندی که شامل نوشیدن شراب و معاشقه و مغالزه با زیبارویان می گردد- که آقای گلشاهی نیز از روی شرح آقای عیسی سبابا، آن زیبارویان را جوانان و نوجوانان و پسران نیز دانسته اند- نهی می کند.

دلیل متقن دیگر مبنی بر این اعتراض، در مقامه ی «زبیدیّه» آمده است که در آن جا نیز مانند مقامه ی رحبیه، علی رغم این که خریدار غلام زیبارو (حارث بن همّام) بهای پیشنهادی صاحب غلام (ابو زید سروجی) را پرداخت می کند اما بازهم به او دست نمی یابد و غلام زیبارو با حارث بن همّام گلاویز شده تا این که در نهایت با مراجعه به قاضی، غلام از دست او (حارث بن همّام) آزاد می شود و این، ساخته ی ذهن حریری، نویسنده و مصنف مقامات است. زیرا او است که تمام این داستان ها را ساخته و پرداخته است و در ابتدای مقامات نیز بدین

نکته إذعان می کند. اگرچه که بنا برنظر برخی، حارث بن همام، خود حریری است و ابو زید سروجی نیز شاگرد او بوده است: «قاضی اکرم جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف شیبانی قفطی وزیر حلب در کتاب خود «أنباء الرواه فی أبناء النّحاه» گوید: نام ابو زید، مطهر بن سلام است که نحوی بود و شاگرد حریری که در بصره، نزد او تلمذ می کرده است و حارث بن همام، خود حریری است.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۶، ۷۸۱۴) البته روایات دیگری نیز در باب نام این دو نفر، موجود است.

در نتیجه، این مورد نیز یکی دیگر از دلایل اعتراض حریری به شاهد بازی است و در موارد دیگر نیز هرگاه سخنی از زیبایی کودکی را بر زبان می آورد، فقط به نقل حسن صورت و زیبایی چهره اش اکتفا می کند و صحبتی دیگر را به میان نمی کشد. اینک که به بیان سه دلیل حریری مبنی بر اعتراض او به شاهد بازی در میان سخنانش در مقامات پرداختیم، لازم است تا به مقایسه ی سخنان او با سخنان سعدی در مورد شاهد بازی نیز بپردازیم تا بر خوانندگان این پژوهش، ثابت شود که حریری از بیان عبارات حاکی از شاهد بازی در مقامات خویش، قصدی جز فهماندن انجام این فعل شنیع در دیار عرب و اعتراض بدان نداشته است. اما قبل از این مقایسه، باید بدین نکته نیز بپردازیم که سعدی از حریری و علی الخصوص مقامات او آگاهی کامل داشته و اقوی دلیل این مدعا، سخن خود سعدی درباب دوم بوستان است. آنجا که شاعر گوید:

«یکی گفت: شیخ این ندانی که کیست؟ / بر او گر بمیرد نباید گریست.*»

گدایی که بر شیر نر زین نهد / ابو زید را اسب و فرزین نهد. (فروغی، ۱۳۷۵، ۲۷۲)

و از آن جا که «ابوزید» همان ابوزید سروجی است و نشانه اش نیز در مصراع اول بیت دوم است که لفظ «گدا» را به کار برده و با اشراف به این که ابو زید نیز گدایی می کرده، کاملاً می توان مطمئن شد که سعدی، بر مقامات حریری اشراف کامل داشته، به گونه ای که برای دو بیتی که نگارنده از مقامه ی رَحِیّیه در توصیه به پرهیز از عشق بازی نقل کرده در بین آثار سعدی، نمونه هایی وجود دارد که گوید:

«این دیده ی شوخ می کشد دل به کمند / خواهی که به کس دل ندهی دیده ببند.» (فروغی، ۱۳۷۵، ۱۷۰)

«عافیت می بایدت چشم از نکو رویان بدوز / عشق می ورزی بساط نیکنمایی در نورد.» (همان، ۶۹۳)

البته نمونه های بسیار بیشتری نیز در بین سخنان حریری و سعدی وجود دارد که حاکی از تأثر سعدی از حریری است اما قصد نگارنده در این جا، پرداختن به این نکته نیست و آن، مقالاتی دیگر می طلبد. اما این سخنان را از بین گفته های سعدی، در مورد نهی از شاهد بازی که با تأثیر پذیری از حریری نیز می باشد، نقل کردیم تا به بیان این نکته بپردازیم که وقتی که سعدی در این سخنان نقل شده، تحت تأثیر حریری بوده است، پس طبیعتاً باید افکاری چون او نیز داشته باشد. اما در ادامه خواهیم دید که کاملاً با حریری در تضاد فکری - حدّ اقلّ در این مورد - بوده است. البته ناگفته نیز نماند که سعدی، خود نیز سخنانی درباب نهی از شاهد بازی گفته است که نگارنده، به نقل آن ها نیز خواهد پرداخت.

اما اینک که از عهده ی اثبات اشراف سعدی بر مقامات حریری در حدّ توان و فسحت مجال این مقال برآمدیم، نوبت بدان رسیده است که به بیان عبارات سعدی در باب شاهدبازی بپردازیم تا بدین وسیله دلایل متقن دیگری برای اعتراض حریری به شاهد بازی و خرده گرفتن بر این فعل و نهی از انجام آن در دیار عرب، به دست داده باشیم و نگارنده برای هرچه محکم تر نمودن این اعتراض به بیان عشقبازی های خود سعدی می پردازد و از دیگر بلهوسی ها و شاهد بازی هایی که به عنوان حکایاتی از عشقبازی های دیگران در آثار سعدی، بازتاب یافته است، به جز در دو مورد، صرف نظر می کند. «در عنفوان جوانی چنان که افتد و دانی با شاهی سر ی و سرّی داشت» در این جا مقصود از «شاهد» پسر است زیرا در ادامه آورده: «پس از مدتی باز آمد. آن حلق داوودی متغیر شده و جمال یوسفی به زیان آمده و بر سیب زرخدانش چون به، گردی نشسته و رونق بازار حسنش شکسته...»

آن روز که خطّ شاهدت بود / صاحب نظر از نظر براندی *

امروز بیامدی به صلحش / کش فتحه و ضمّه بر نشاندی...

بوستان تو گندنا زاری است / بس که می کنی و می روید. (فروغی، ۱۳۷۵، ۱۶۳)

نیز به ذکر چند نمونه از سخنان سعدی در مورد شاهد بازی و امرد بارگی از بین هزلیاتش می پردازیم:

«ندیدم امرد سی ساله چو تو در عالم / عجوبه های چنین آخرالزمان باشد

اگر دو دست تو یک هفته در قفا بندند / به هفته ی دگرت ریش تا میان باشد.» (فروغی، ۱۳۷۵، ۹۲۲)

«دو منظور موافق روی در هم / همه کس دوست می دارند و من هم

هر آنچ این را بود آن را مهتا / هرآنچ آن را بود این رامسلم» (همان، ۹۲۴)

مردا از بیت دوم، مرد بودن هر دوی آن ها است که در بیت چهارم از این قصیده که در نهایت وقاحت و بی ادبی است، سعدی مقصود خود را بیان داشته است (ر.ک: فروغی، ۱۳۷۵، ۹۲۴) اما در مصراع دوم بیت اول نیز مقصودش به خوبی مشخص است و برای تأیید این سخن، به ذکر بیت پایانی این قصیده روی می آوریم که گوید:

«طریقت خواهی از سعدی بیاموز / ره این است ای برادر تا جهنم» (همان، ۹۲۵)

گویا سعدی شخصیتی دوگانه نیز داشته است. زیرا از طرفی به نهی از شاهد بازی نیز پرداخته که البته این مورد در بین تمام آثار و سخنان او همچون تعداد انگشتان دست می نماید که در ادامه آن موارد را نیز نقل خواهیم نمود. اما اکنون به سر گفتار قبل بازگردیم: با در نظر گرفتن بیت آخر از قصیده ای که ذکر شد، معلوم می گردد این عشقی که در ابیات مورد بررسی، از آن صحبت شده است، عشق به همجنس می باشد وگرنه از عشق ورزیدن به جنس مخالف که معمولاً نیز در انتها به ازدواج می انجامد، نه تنها نهی نشده بلکه بدان، امر نیز شده است. همچنین سعدی در جای دیگر، عشق به مردان را اینگونه بیان نموده است:

«امردی کو را پلاسی در بر است / خوشتر است از دختری در چادری» (فروغی، ۱۳۷۵، ۹۲۷)

همچنین داستانی در نهایت بی شرمی با مطلع:

«عارفی چشم دل به رویی داشت / خاطر اندر شکنج مویی داشت

پسر زورمند کشتی گیر / شوخ چشمی که بگسلد زنجیر» (همان، ۹۳۰)

هم در بین آثار سعدی به چشم می خورد که علاوه بر تأیید وجود عشق به همجنس در بین سخنان او، مؤید سخنی است که در ابتدای این نوشتار در باب عشق و میل صوفیه به ارتباط و معاشرت با شاهدان آوردیم. همچنین دلیل متقن دیگری نیز در باب اثبات وجود شاهدبازی در سخنان سعدی، ماجرای عشقبازی قاضی همدان با پسری نعلبند است که در باب پنجم از گلستان آمده و در نهایت نیز به وصال می انجامد. حال که به ذکر نمونه هایی از عنصر «شاهد بازی» در آثار سعدی نیز پرداختیم، باید به نقد و تحلیل آن ها روی آوریم. نکته ای که نگارنده ی این سطور با استفاده از تحلیل سخنان سعدی و مقایسه ی آن ها با اقوال حریری بدان خواهد پرداخت، این است که با نگاه با روابط شاهد بازی در آثار سعدی، متوجه می شویم که هیچکدام از آن ها به فراق نمی انجامد و اگر فراقی نیز در آن ها دیده می شود، پس از وصال است و این عامل، کاملاً بازگو کننده ی دیدگاه سعدی در مورد شاهد بازی است زیرا مگر نه این است که هرگاه شاعر یا نویسنده یا شخصیتی متفکر، به نگارش اثری می پردازد، افکار خود را نیز در آن بروز می دهد و به همین دلیل است که همواره پژوهشگران آثار ادبی، مطالعه ی این آثار را راهی برای دستیابی به آراء و اعتقادات صاحبان این آثار می دانسته اند؟ البته که چنین است.

به قول خود سعدی: «چه حاجت است عیان را به استماع بیان؟؟» (فروغی، ۱۳۷۵، ۴۴۶) لذا وقتی فردی به مطالعه ی اثر سعدی می پردازد، این نکته نیز کاملاً برایش آشکار خواهد شد که: «رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر» به همین دلیل با خواندن سخنان و آثار سعدی می توان به راحتی متوجه این نکته شد که: سعدی فردی شاهد باز بوده است به دلیل این که: ۱- هم خودش حکایاتی از شاهد بازی هایش را بیان نموده است ۲- هم از معشوقان مذکرش صحبت کرده و احساساتش را نسبت بدان ها با فحیح ترین الفاظ بیان نموده که در هزلیات و خبیثاتش به وفور دیده می شود و ۳- هم به شاهد بازی تشویق نموده و آورده:

«سعدیا گوشه نشینی کن و شاهد بازی/ شاهد آن است که بر گوشه نشین می گذرد.»*

نام سعدی همه جا رفت به شاهد بازی/ وین نه عیب است که در ملت ما تحسینی است» (به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹، ۱۲۴۱۱)

اما حریری، در مقامات خود، نه تنها به شاهد بازی توصیه نکرده و خاطرات شاهد بازی خود را از زبان حارث بن همام نقل نکرده، بلکه حکایات حاوی احساسات شاهد بازانه را نیز به گو نه ای بیان نموده است که همگی آن ها بدون وصال به پایان می رسد که نمونه ای از آن ها، عشق حاکم رجب به جوان زیبارو (فرزند ابوزید) و نیز احساسات عاشقانه ی حارث بن همام به او در مقامه ی «زبیدیه» است و نیز اگر توصیفی از زیبایی کودکی یا جوانی در مقامات حریری دیده می شود، فقط توصیف محض است اما سعدی، پا را از حد ادب فراتر نهاده و هیچ آدابی و تربیتی نجسته و هر چه را که دل تنگش خواسته، گفته است.

لذا می توان این گونه نتیجه گیری نمود که در مقامات حریری، با توجه به این که میزان نهی از شاهد بازی - که نگارنده نیز به نقل آن ها پرداخته است- نسبت به امر به انجام این کار و توصیه بدان، بسیار بیشتر است و اصلاً سخنی در باب امر به شاهد بازی را نمی توان در مقامات حریری، علی الخصوص آن گونه که سعدی به ایراد آن ها پرداخته است؛ پیدا کرد و مقایسه ی این وضعیت با اقوال سعدی که در باب شاهد بازی، کتابی همچون «صُورُ ألفیه» می نماید، به جرأت می توان گفت که قصد حریری، اعتراض به شاهد بازی بوده است. اما در عین حال از بیان سخنان سعدی در باب نهی از شاهد بازی - که پیش از این نیز، قول نقل آن ها را داده بودیم، نباید صرف نظر کنیم.

سعدی در کتاب بوستان، باب هفتم، آورده است:

خرابت کند شاهد خانه کن / برو خانه آباد گردان به زن

سر از مغز و دست از درم کن تهی / چو خاطر به فرزند مردم نهی

مکن بد به فرزند مردم نگاه / که فرزند خویش برآید تباه» (فروغی، ۱۳۷۵، ۳۴۶)

اما به نظر می رسد که تعداد اینگونه سخنان در آثار سعدی، تنها به اندازه ی انگشتان دست می باشد اما نقطه ی مقابل آن، خروار خروار.

نتیجه گیری

«شاهد بازی» همواره مورد نفرت خردمندان علی الخصوص افرادی که به حفظ بنیان انسانیت و درست زیستن در جوامع اهمیت فراوان می دهند، بوده است. اما در این بین، استثناهایی نیز وجود دارد مانند: سعدی – که با وجود گفتن سخنان حکیمانه ای که با غور در تمام دواوین شعرای ادب فارسی و عربی، کمتر می توان نظیری برای آن ها یافت، اما متأسفانه، گویا شاهد بازی صوفیانه در نفس سعدی نمود پیدا کرده است و جز در چند مورد، در بقیه ی مواقع، حبّ بسیار نسبت به شاهد بازی از خود نشان داده است. لذا در این پژوهش برای اثبات اعتراض حریری به این امر، اقوال سعدی مورد قیاس با گفته ها و عبارات مقامات قرار گرفت. اما حریری با ابراز عناصر شاهد بازی در مقامات خود علاوه بر شناساندن وجود این شنعت در جامعه ی عرب، سعی در نهی از آن داشته و این کار را با نصایحی که از زبان ابو زید سروجی و حتی حارث بن همّام بیان کرده، قبیح دانسته و در صدد منفی جلوه دادن آن بوده است و هرگاه فردی متفکر نیک اندیش در جامعه ای وجود داشته، نسبت به انجام افعال شنیع اعتراض نموده و از همین زمره، حریری است. لذا در پایان باید گفت: اگر بخواهیم بیان کنیم که از بین سعدی و حریری، در بحث شاهد بازی کدامشان بر طبق فرمایش های قرآن کریم، ائمه ی اطهار و بزرگان دین، عمل نموده اند، باید بگوییم که: این حریری است که با نهی از این عامل، از راه دین اسلام پیروی نموده زیرا اعتراض به همجنس بازی در مقامات، نسبت به عواملی که حاکی از وجود آن در جامعه ی عرب و یا توجه بدان بوده؛ پر رنگ تر می باشد.

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم. ۱۳۷۶. ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای. چاپ چهارم. تهران. مهشاد.
- [۲] ابن خلکان، أبی العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر. [۱] وفیات الأعیان. حققه إحسان عباس. المجلد الرابع. بیروت. دار صادر.
- [۳] حموی، یاقوت. ۱۳۹۱. معجم الادباء. ترجمه ی عبد المحمد آیتی. چاپ دوم. ج ۲. تهران. سروش.
- [۴] دساسی، سلوستری. ۱۸۴۷. شرح عربی مقامات الحریری. پاریس. کتابخانه ی ملی.
- [۵] دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳. لغتنامه. ج ۶ و ۹. تهران. دانشگاه تهران.
- [۶] رامین، علی و همکاران. ۱۳۹۳. دانشنامه ی دانش گستر. چاپ دوم. ج ۱۰. تهران. مؤسسه ی علمی فرهنگی دانش گستر.
- [۷] رواقی، علی. ۱۳۶۴. مقامات الحریری (متن عربی). چاپ چهارم. تهران. مؤسسه ی فرهنگی شهید رواقی.
- [۸] صدوق، أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابونه القمی. ۱۳۶۸. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال. قم. رضی.
- [۹] فروغی، محد علی. ۱۳۷۵. کلیات سعدی. شرح بهاء الدین خرمشاهی. چاپ چهارم. تهران. ناهید.
- [۱۰] گلشاهی، طواق گلدی. ۱۳۹۳. ترجمه و توضیح مقامات حریری. چاپ سوم. تهران. امیر کبیر.
- [۱۱] مصاحب، غلامحسین. ۱۳۸۱. دایره المعارف فارسی. ج ۲ (بخش اول). چاپ دوم. تهران. شرکت سهامی چاپ کتاب های جیبی و بسته به انتشارات امیر کبیر.
- [۱۲] معین، محمد. ۱۳۶۲. فرهنگ فارسی. ج ۲. چاپ پنجم. یزد. دانشگاه یزد.
- [۱۳] نجاریان، محمد رضا. ۱۳۹۲. شرح دشواری های مقامات حریری. چاپ دوم. یزد. دانشگاه یزد.